

بررسی دفاعیات فیاض لاهیجی از براهین محقق خفری در اثبات واجب الوجود

محمدرضا فرهمندکیا

دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Mohammad.farahmandkia110@gmail.com

چکیده

این پژوهش، با روش تحلیلی-انتقادی، به واکاوی و ارزیابی میزان کارآمدی دفاعیات فیاض لاهیجی از براهین اثبات واجب الوجود محقق خفری در رویارویی با نقدهای صدرالمতألهین می‌پردازد. مطالعه حاضر بر تحلیل تطبیقی تقریرات لاهیجی-شامل تمایزات مفهومی وی در زمینه تقدم ذاتی، زمانی و قاعده «ممکن بما هو ممکن»-با نقدهای بنیادین ملاصدرا متمرکز است. نتایج نشان می‌دهد که لاهیجی با ارائه یک بازسازی روشمند، بنیان استدلال خفری را تقویت کرده است. با این وجود، طبق بررسی‌های انجام شده دفاعیات ایشان در برخی موارد، به‌ویژه در تمایز میان وجود به مثابه موجود و وجود به مثابه صفت، نسبت به پاسخ‌های ملاصدرا، دارای کاستی‌هایی است. نتیجه‌گیری این است که مشارکت لاهیجی یک تلاش روشمند برای بازسازی بنیادین است، اما سهم کلیدی و وجه تمایز این پژوهش در ارائه ارزیابی انتقادی دقیق و مستند از کفایت این دفاعیات در برابر نقد نهایی صدرالمতألهین نهفته است که این محدودیت‌ها را در سیر تطور برهان وجودی برجسته می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: واجب الوجود، محقق خفری، حکیم لاهیجی، برهان وجود، بررسی تطبیقی

An Analysis of Fayyaz Lahiji's Defenses of al-Muhaqqiq Khafri's Proofs for the Existence of the Necessary Being

Abstract

This study employs an analytical-critical approach to examine and evaluate the effectiveness of Fayyaz Lahiji's defenses of al-Muhaqqiq Khafri's proofs for the Necessary Being in response to Mulla Sadra's critiques. The research focuses on a comparative analysis of Lahiji's treatises, including his conceptual distinctions concerning intrinsic and temporal priority and the principle of "possible qua possible", vis-à-vis Mulla Sadra's fundamental criticisms. The findings indicate that Lahiji, through a systematic reconstruction, reinforced Khafri's argumentative foundation. Nevertheless, the analysis reveals that in certain instances—particularly regarding the distinction between existence as a being (wujud bi-ma huwa mawjud) and existence as an attribute—his defenses remain limited compared to Sadra's responses. The study concludes that Lahiji's contribution represents a methodical effort at foundational reconstruction, while the key contribution of this research lies in providing a precise and documented critical assessment of the adequacy of these defenses against Mulla Sadra's ultimate critique, thereby highlighting their limitations within the historical development of the ontological argument.

Keywords: Necessary Being, al-Muhaqqiq Khafri, Hakim Lahiji, Proof of Existence, Comparative Analysis

مسئله اثبات واجب الوجود، به عنوان ستون فقرات نظام فلسفی و کلامی در تمدن اسلامی، همواره کانون توجه متفکران و اندیشمندان برجسته از دیرباز تاکنون بوده است. این مبحث بنیادین، صرفاً به ساحت نظری فلسفه اسلامی محدود نمی‌گردد، بلکه در پهنه گسترده‌تر دفاع از مبانی اعتقادی و اصول دینی، نقش حیاتی و انکارناپذیری ایفا می‌کند. اثبات وجود خداوند، نه تنها گواهی بر غنای عقلانیت دینی است، بلکه لازمه هرگونه نظام معرفتی عمیق و استوار نیز به شمار می‌رود. در این میان، دو تن از برجسته‌ترین متفکران تاریخ فلسفه اسلامی، یعنی فیاض لاهیجی، فیلسوف، متکلم و عارف نامدار سده یازدهم هجری قمری، و محقق خفری، دانشمند برجسته و شارح صاحب‌نام آثار خواجه نصیرالدین طوسی، هر کدام به شیوه‌ای متمایز و با رویکردی خاص، به تقریر، تبیین و نقادی براهین اثبات واجب الوجود پرداخته‌اند.

فیاض لاهیجی، که در روزگار خود از مهم‌ترین نمایندگان مکتب اصفهان و از شاگردان برجسته ملاصدرا به شمار می‌رود (تهرانی، ۱۴۰۳: ج ۱۳، ص ۲۴۵)، در آثار قلمی فراوان خویش، به‌ویژه در حواشی و شروح بر متون فلسفی، سعی وافر در بازخوانی و بسط دیدگاه‌های فلسفی بر اساس میراث خواجه نصیرالدین طوسی، خصوصاً شرح تجرید قوشچی، مبذول داشت. لاهیجی با تکیه بر ابزارهای دقیق منطقی و زبان فلسفی نوظهور عصر خویش، به چالش کشیدن و ارزیابی نقادانه براهین سنتی اثبات صانع را سرلوحه کار خود قرار داد. او تلاش می‌کرد تا این براهین را در چارچوبی عقلانی‌تر و با استدلالی مستحکم‌تر ارائه دهد.

در مقابل، محقق خفری، که از فحول علمی و فلسفی سده هشتم هجری قمری بوده و از او به عنوان یکی از مهم‌ترین شارحان آثار خواجه نصیرالدین طوسی یاد می‌شود (تهرانی، ۱۴۰۳: ج ۲۰، ص ۱۵۲؛ مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ج ۳، ص ۴۵)، با اتکا به مشرب فلسفی و کلامی خاص خود که ریشه در فلسفه مشاء و حکمت اشراق داشت، به دفاع تحلیلی از برخی براهین اثبات واجب الوجود و نقادی دقیق برخی دیگر پرداخت. او با دقت نظر و ظرافتی کم‌نظیر، وجوه گوناگون استدلال‌ها را واکاوی کرده و نقاط قوت و ضعف آن‌ها را نمایان می‌ساخت. بررسی، مقایسه، تلفیق و حتی تقابل میان دیدگاه‌های این دو اندیشمند برجسته، بستری بسیار غنی و ارزشمند برای پژوهش در تاریخ تحول استدلال فلسفی، به‌ویژه در حوزه اثبات واجب الوجود، فراهم می‌آورد. هدف اصلی این پژوهش، تبیین، تحلیل و نقد ساختار منطقی و تاریخ تحول سه گونه استدلال فلسفی مرتبط با اثبات واجب الوجود، یعنی استدلال‌های *إِنِّی* (از معلول به علت) و *لَمِّی* (از علت به معلول) به عنوان دو گونه‌ی منطقی برهان در آثار فلسفی، و برهان *اسدّ* و اخصر به عنوان تقریر خاصی از برهان امکان و وجوب در سنت متأخر -به‌ویژه در آثار خفری و فیاض لاهیجی-، در بستر تعامل و مواجهه‌ی فکری و نقادانه‌ی دو فیلسوف برجسته‌ی دوره‌ی صفویه، فیاض لاهیجی و محقق خفری است. این پژوهش به دنبال آن است که با یک مطالعه عمیق تطبیقی، زوایای پنهان و ظریف استدلال‌های این دو اندیشمند را آشکار سازد و جایگاه آن‌ها را در تحول این مبحث بنیادین فلسفی روشن نماید.

برای رسیدن به این هدف اصلی، پژوهش حاضر تلاش خواهد کرد به پرسش اساسی زیر پاسخ دهد:

نقش حواشی فیاض لاهیجی در تبیین، نقد و تکمیل براهین خداشناسی محقق خفّری در تعلیقات خفّری بر شرح تجرید قوشچی چیست؟

پژوهش‌های منتشرشده در نشریات علمی-پژوهشی داخلی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع این تحقیق پرداخته‌اند، هرچند هنوز در مقایسه با اهمیت موضوع، کم‌شمارند، اما می‌توانند به عنوان راهنمایی برای پژوهش حاضر عمل کنند و مسیرهای پژوهشی موجود را روشن‌تر سازند. در ادامه به برخی از مهم‌ترین این پژوهش‌ها اشاره می‌شود:

۱. «خفّری و براهین خداشناسی» نوشته احمد بهشتی شماره دوم (سال پنجم) نشریه حکمت اسلامی. این پژوهش به بررسی و بیان براهین چهارگانه محقق خفّری در اثبات واجب الوجود می‌پردازد و تلاش دارد اشکالاتی که ملاصدرا به این براهین وارد کرده‌است را پاسخ دهد و نویسنده هدف این پژوهش را دفاع از دیدگاه محقق خفّری می‌داند.

۲. «براهین سه‌گانه محقق خفّری بر اثبات وجود خداوند و ارزیابی اشکالات صدرالمতألهین بر آن» نوشته عشاقی حسین، فروغی روح الله شماره دوم (دوره ۱۵) نشریه فلسفه دین.

این پژوهش نیز صرفاً به بررسی اشکالات ملاصدرا بر براهین محقق خفّری در اثبات واجب الوجود می‌پردازد و در پایان نتیجه می‌گیرد که اشکالات ملاصدرا بر این براهین وارد نیست.

با بررسی پژوهش‌های موجود مشاهده می‌شود که تمرکز اصلی آن‌ها دفاع از براهین محقق خفّری در برابر نقدهای ملاصدرا بوده است. این مطالعات در حالی که ارزشمندند، در موارد زیر دچار خلأهایی هستند که پژوهش حاضر به دنبال رفع آن‌هاست:

اولاً، هیچ‌یک از این مقالات به تحلیل تطبیقی و انتقادی جامع سه برهان کلیدی (انّی، لَمْ یَکُنْ، و اسدّ و اخصر) در بستر تعامل فکری محقق خفّری و فیاض لاهیجی (به‌مثابه دو نماینده اصلی مکتب شیراز و اصفهان) پرداخته‌اند. ثانیاً، پژوهش‌های موجود از بررسی کاستی‌های درونی براهین محقق خفّری غفلت کرده‌اند؛ کاستی‌هایی که فیاض لاهیجی با دقت در حواشی خود، در صدد اصلاح و تکمیل آن‌ها بوده است.

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد تحلیلی-تطبیقی و بنیادین، با تمرکز بر چارچوب حواشی لاهیجی، به ارزیابی انتقادی قوت استدلال و انسجام درونی هر دو اندیشمند در مواجهه با این براهین می‌پردازد تا به این خلأ پژوهشی پاسخ دهد.

۲. برهان اول محقق خفري و حواشی لاهیجی

محقق خفري پس از توضیح و تأیید برهان خواجه در اثبات صانع، سه برهان که همگی مبتنی بر محال بودن دور و تسلسل است و دو برهان که فقط مبتنی بر محال بودن دور است بیان می‌کند که برای روشن شدن حواشی حکیم لاهیجی لازم است براهین محقق خفري بیان شود.

برهان اول ایشان بر اساس اصل استدلال از معلول به علت استوار است و نشان می‌دهد که اگر موجودات صرفاً ممکن باشند و واجب‌الوجودی وجود نداشته باشد، دور محال لازم می‌آید. محقق خفري این استدلال را با تأکید بر ضرورت وجود فردی از موجودات که عروض عدم بر آن محال باشد پیش می‌برد. لاهیجی با دقت نشان می‌دهد که دوری که خفري مطرح می‌کند، با دور محال نزد حکما تفاوت دارد. ملاصدرا دور محال را زمانی باطل می‌داند که منجر به تقدم شیء بر خودش شود، و این تقدم باید در وحدت عددی شیء تحقق یابد، نه در وحدت نوعی یا جنسی (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ص ۱۶). از این رو، طبیعت نوعیه می‌تواند در ضمن فردی از افرادش متقدم و در ضمن فرد دیگر متأخر باشد، بدون آنکه محالیتی رخ دهد، ولی تقدم ذاتی طبیعت نوعیه بر خودش محال است. لاهیجی در نتیجه برهان اول خفري را با افزودن این تمایز و مقدمات بدیهی تقویت می‌کند: مجموع موجودات از حیث مجموع بودنشان، موجود واحدی فرض می‌شوند و نیازمند موجد خارج از مجموع‌اند، که همان واجب‌الوجود خواهد بود.

محقق خفري در تقریر برهان اول خویش می‌فرماید: «اگر موجودات را منحصر در ممکنات بدانیم و واجب‌الوجودی در هستی قائل نباشیم مستلزم دور است و چون دور محال است حصر وجودات در ممکنات محال خواهد بود. سپس در توضیح کیفیت وقوع دور در برهان مذکور اینگونه توضیح می‌دهد: اگر موجودات منحصر در ممکنات باشند، تحقق هر موجودی متوقف است بر تحقق ایجاد ما، زیرا وجود وابسته به ایجاد است، به تعبیر دیگر وجود فرع بر ایجاد است، بنابراین تا ایجاد نباشد وجودی هم نخواهد بود؛ از سویی دیگر تحقق ایجاد ما متوقف بر تحقق موجود ما می‌باشد، زیرا الشیء ما لم یوجد لم یوجد، بنابراین از فرض مذکور دور لازم خواهد آمد، پس به جهت باطل بودن دور، موجودات نمی‌توانند منحصر در ممکنات باشند.» (خفري، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۴۷)

حکیم لاهیجی بر این تقریر خفري اشکال می‌کند و می‌گوید که از فرض انحصار موجودات در ممکنات، دور لازم نمی‌آید بلکه تسلسل لازم می‌شود، زیرا اگر واجب‌الوجودی نباشد، تحقق هر موجود ممکن متوقف بر ایجاد موجودی دیگر است، نه بر همان موجود. پس میان موجودات ممکنه، زنجیره‌ای از وابستگی‌ها پدید می‌آید که تسلسل است نه دور. بدین ترتیب، برهان خفري در شکل نخست خود از امتناع دور نتیجه می‌گیرد در حالی که باید از امتناع تسلسل بهره ببرد. (لاهیجی، نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸، صفحه ۴ ر).

ملاصدرا در شواهد و اسفار پاسخی متفاوت می‌دهد و در واقع، محال بودن چنین دوری را انکار می‌کند. او میان دور شخصی و دور نوعی تمایز می‌نهد و می‌گوید دور به معنای توقف نوع بر خودش از طریق افراد، محال نیست؛ زیرا ممکن است طبیعت نوعی

در ضمن فردی از افرادش متقدم تحقق یابد و در ضمن فردی دیگر متأخر، بی آن که وحدت شخصی میان آن دو باشد. تنها دوری که محال است، دور شخصی است که در آن شیء واحد، متوقف بر خود به عنوان همان شخص باشد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۸، ص ۳۰۳؛ عشاقی: فروغی، ۱۳۹۷)

لاهیجی برای دفاع از خفری این پاسخ ملاصدرا را نمی پذیرد و تمایزی میان علل اعدادی و علل ایجاد می گذارد. او می گوید اگر فردی از نوعی، معدّ برای تحقق فردی دیگر از همان نوع باشد اشکالی ندارد، مانند آنکه انسانی زمینه ساز پیدایش انسانی دیگر شود؛ اما اگر فردی از نوع، موجب فردی دیگر از همان نوع باشد محال است، زیرا تحقق نوع در متن اعیان به معنای وجود یافتن آن در مرتبه واقع است، و محال است چیزی که در واقع موجود است، دوباره خود را در همان مرتبه ایجاد کند. بنابراین، تقدم و تأخر زمانی در میان افراد نوع ممکن است، اما تقدم و تأخر ذاتی یا ایجاد در ذات نوع محال است.

لاهیجی برای تبیین دقیق تر، میان دو نوع وحدت در طبیعت نوعیه تمایز می نهد: «وحدت نوعی زمانی که به حسب افرادش دارای ابهام است، و وحدت نوعی دهری که در مرتبه دهر، واحد و غیرقابل تجزیه است. از آنجا که در مرتبه دهر، طبیعت نوعی دارای وحدت شخصی است، هیچ تقدم و تأخر یا علیتی میان اجزای آن معنا ندارد و لذا دور در این سطح محال است. او نتیجه می گیرد که سخن خفری ناظر به این مرتبه دهری از وجود است نه مرتبه زمانی.» (لاهیجی، نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸، صفحه ۴ پ).

او معتقد است وجود طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افرادش که معدّ است برای حصول این طبیعت نوعیه در ضمن فردی دیگر، جایز است، ولی وجود طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افرادش که موجب طبیعت نوعیه در ضمن فرد دیگر از افرادش است جایز نیست، زیرا ایجاد طبیعت نوعیه به معنای وقوع آن در متن اعیان است، پس زمانی که طبیعت نوعیه در متن اعیان واقع شد محال است که خودش را دوباره در متن اعیان قرار دهد. (لاهیجی، ۱۴۲۵: ج ۵، ص ۷۳)

به تعبیر دیگر محال است که وقوع طبیعت نوعیه در متن واقع متقدم شود بر وقوعش در متن واقع، ولی جایز است وجود طبیعت نوعیه در متن واقع -در ضمن فردی که معدّ است برای حصول طبیعت نوعیه- در ضمن فرد دیگر از افرادش؛ و علت این جواز آن است که وقتی طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افرادش موجود است به این معناست که دارای عوارض مشخصه و معینه می باشد و این طبیعت نوعیه که در ضمن فرد خویش ملبّس به عوارض مشخصه و معینه است می تواند برای تلبّس به عوارض مشخصه دیگر در ضمن فرد دیگر معدّ شود، و این مستلزم امر محالی نیست.

حکیم لاهیجی معتقد است طبیعت نوعیه به حسب زمان می تواند متقدم و متأخر باشد، لکن به حسب ذات، وقوع تقدم و تأخر در آن محال است (همان)، زیرا وحدت نوعیه دارای وحدت ابهامی می باشد -به حسب حصول آن در ضمن افرادش که هر کدام در قطعه ای از زمان قرار می گیرند- ولی وحدت نوعی به حسب حصولش در مرتبه دهر دارای ابهام نمی باشد، بنابراین وحدت نوعی

دارای وحدت ابهامی زمانی و وحدت شخصی دهری است، پس چگونه ممکن است به حسب وقوعش در متن واقع (نفس دهر) دارای تقدم و تأخر باشد.

لاهیجی بعد از این توضیحات متذکر می‌شود که آنچه گفتیم صرفاً در وحدت نوعی جاری است نه وحدت جنسی، زیرا وحدت جنسی هم دارای ابهام زمانی و هم دارای ابهام دهری می‌باشد و طبیعت جنسی به حسب ذاتش بدون انضمام فصول هیچ‌گونه تحصیلی ندارد، برخلاف طبیعت نوعی که به حسب ذاتش و در واقع، دارای تحصیل است (همان: صفحه ۵ ر)؛ بنابراین اگر برخی از افراد آن، علت برای برخی دیگر از افرادش باشند دور و تشکیک در ذاتی لازم می‌آید، در حالی که هیچ کدام از این دو محذور در طبیعت جنسی لازم نمی‌آید، به همین جهت است که با وجود ممتنع بودن تشکیک در ذاتیات و در عین حال که عقول همگی تحت جنس واحد (جوهر) هستند، علیت در عقول جایز است.

لاهیجی برهان خفری را با استناد به گفته خود خفری بازسازی می‌کند که «مجموع موجودات ممکن از حیث مجموع بودنشان در نیازمندی به علت، در حکم موجود واحد هستند» (خفری، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۶۲). بدین ترتیب روشن می‌شود که مراد خفری از «موجود ما» نه یکی از ممکنات بلکه مجموع ممکنات از حیث مجموعیتشان است. بنابراین، توقف مجموع موجودات بر ایجاد که خود متوقف بر وجود همان مجموع است، نوعی توقف شیء بر خود در مرتبه کل است، و چنین دوری واقعاً محال است. از این رو برهان خفری بر اثبات واجب‌الوجود پایدار می‌ماند.

طبق آنچه بیان شد می‌توان گفت که اشکال ملاصدرا بر خفری از نظر مبنایی صحیح است، اما در دستگاه فکری خود او و بر اساس اصالت وجود و تشکیک در مراتب آن معنا دارد؛ در حالی که در چارچوب برهان خفری و مبنایی حکمت مشایی که لاهیجی نیز بدان وفادار است، اشکال ملاصدرا ناتمام است، زیرا بحث خفری ناظر به علیت در سطح «مجموع ممکنات» است نه علیت میان افراد طبیعی. لاهیجی با تصحیح خفری و تمایز میان علیت اعدادی و ایجادی توانست بنیان برهان را حفظ کند و نشان دهد که دور مورد بحث، دور ایجادی در سطح کل هستی است که محال بودن آن روشن است. بدین ترتیب، در مقام دفاع از برهان و انسجام منطقی آن، رأی لاهیجی از نظر فلسفی قوی‌تر و با مقصود خفری سازگارتر است، هرچند از منظر حکمت متعالیه، تبیین ملاصدرا از لحاظ مبنایی منسجم‌تر با اصول خاص او به شمار می‌آید.

۳. برهان دوم محقق خفری و حواشی لاهیجی

برهان دوم بر «موجود مطلق» و فاقد مبدأ بودن یا نبودن آن استوار است. خفری نشان می‌دهد که اگر مجموع موجودات دارای مبدأ باشد، آن مبدأ یا داخل در مجموع است که منجر به تقدم شیء بر خودش می‌شود، یا خارج از مجموع است که محال و غیرممکن

است. لاهیجی تأکید می‌کند که در این برهان، تقدم و تأخر باید به صورت ذاتی در نظر گرفته شود، نه زمانی. همچنین او اضافه می‌کند که برهان نیازمند مقدمه بدیهی «موجود بما هو ممکن نیازمند مبدأ است» تا استدلال کامل و منطقی گردد. با این اصلاح، برهان دوم به روشنی واجب‌الوجود را به عنوان موجد خارج از مجموع ممکنات اثبات می‌کند و از محال بودن تقدم شیء بر خودش استفاده می‌کند.

صورت استدلال او بدین گونه است: «اگر مجموع موجودات بما هو موجود را در نظر بگیریم، این مجموع یا دارای مبدأ و علتی است یا نه؛ اگر بگوییم این مجموع، علتی ندارد، لازمه‌اش نفی هرگونه نیازمندی از اصل وجود است و در این صورت، باید پذیرفت که در میان مجموع، فردی هست که ذاتاً بی‌نیاز از علت است و همان واجب‌الوجود خواهد بود؛ اما اگر بگوییم این مجموع دارای مبدأ است، آن مبدأ یا داخل در مجموع است یا خارج از آن. فرض دوم محال است، زیرا چیزی بیرون از دایره موجودات متصور نیست که بتواند به عنوان علت قرار گیرد. و اگر بگوییم مبدأ داخل در مجموع است، لازمه‌اش تقدم شیء بر خودش خواهد بود، چرا که آن مبدأ از آن حیث که علت است باید مقدم باشد، و از آن حیث که خود یکی از افراد مجموع است باید متأخر باشد. این اجتماع تقدم و تأخر در یک شیء واحد، همان محال مشهور «تقدم شیء بر نفس خویش» است. پس فرض وجود علت برای مجموع از اساس باطل خواهد بود، و تنها راه درست آن است که بپذیریم در میان این مجموع، موجودی هست که از علت بی‌نیاز است و واجب‌الوجود نام دارد.» (خفری، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۶۵)

محقق خفری این تقریر را برهان صدیقین نام نهاده و معتقد است که صرفاً با ابطال دور، می‌توان به اثبات واجب رسید، بی‌آنکه نیاز به ابطال تسلسل باشد (همان). حکیم لاهیجی در حاشیه خویش به شرح و واکاوی این برهان پرداخته و نکات دقیقی را مطرح می‌کند. حکیم لاهیجی در حواشی خویش بر آثار خفری، این برهان را با دقت بررسی کرده و اصلاحاتی در آن به عمل می‌آورد. او نخست تذکر می‌دهد که مراد خفری از «مجموع موجودات بما هو موجود»، طبیعت وجود از آن حیث که موجود است می‌باشد، نه صرف مجموعه‌ای از ممکنات (لاهیجی، نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸، صفحه ۵ پ-۶). این تمایز مهم است، زیرا اگر مجموع به عنوان ممکن لحاظ شود، نیازمندی آن به علت بدیهی است، اما اگر به عنوان موجود بما هو موجود لحاظ گردد، در ظاهر از علت بی‌نیاز است. لاهیجی سپس تأکید می‌کند که تقدم و تأخر در این برهان باید به نحو ذاتی در نظر گرفته شود نه زمانی (همان)؛ زیرا اگر تقدم زمانی مراد باشد، استحاله‌ی تقدم شیء بر خود بدیهی نخواهد بود، در حالی که در تقدم ذاتی، این محال بودن قطعی است. با این توضیح، لاهیجی برهان خفری را از خلط میان دو نوع تقدم نجات می‌دهد.

نکته‌ی اساسی در نقد لاهیجی آن است که وی برهان خفری را ناقص می‌داند و معتقد است مقدمه‌ای بدیهی در آن مغفول مانده است، و آن این است که «موجود بما هو ممکن نیازمند مبدأ است» (همان، ۶؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ص ۲۳۰). بدون این مقدمه، استدلال خفری تنها محال بودن تقدم شیء بر خود را بیان می‌کند، بی‌آنکه اثبات کند مجموع ممکنات ذاتاً محتاج علت است. لاهیجی با افزودن این مقدمه، استدلال را تکمیل می‌کند: اگر مجموع موجودات همگی ممکن باشند، از یک سو نیازمند مبدأ خواهند بود، و از سوی دیگر چون مجموع بما هو موجود لحاظ شده، بی‌نیاز از مبدأند. این اجتماع احتیاج و بی‌نیازی تناقض است

و راهی جز پذیرش موجودی که ذاتاً بی‌نیاز از مبدأ است باقی نمی‌ماند؛ یعنی واجب‌الوجود. بدین ترتیب، لاهیجی ضمن دفاع از خفری، کاستی منطقی برهان او را برطرف می‌سازد.

لاهیجی سپس به نکته‌ای باریک‌تر اشاره می‌کند و آن اینکه در این برهان، خلطی ممکن است صورت گیرد میان تقدم و تأخر زمانی که در مورد طبیعت ممکن است، و تقدم و تأخر ذاتی که در این جا مد نظر است. طبیعت ممکن، از آن حیث که ممکن است، می‌تواند در برخی موارد تقدم و تأخر زمانی داشته باشد، اما تقدم ذاتی طبیعت بر خودش امری محال است (همان). محقق خفری در برهان دوم، بر همین تقدم ذاتی تکیه دارد و از این رهگذر به اثبات واجب می‌پردازد.

آنچه لاهیجی در تحلیل نهایی خود خاطرنشان می‌کند این است که براهین خفری عمدتاً بر ابطال دور استوارند و در آن‌ها تسلسل نفی نمی‌شود، چه تسلسل متناهی و چه نامتناهی، زیرا او همه ممکنات را در حکم ممکن واحد می‌گیرد و از این حیث، استدلال را به نحوی سامان می‌دهد که تنها محذور تقدم شیء بر خودش – یعنی دور – آشکار گردد. به بیان دیگر، اگر مجموع ممکنات را به مثابه یک کل واحد لحاظ کنیم، نیازمند علت خواهد بود، و این علت یا داخل در مجموع است یا خارج از آن؛ هر دو فرض باطل است، مگر آنکه واجب‌الوجودی در میان موجودات پذیرفته شود.

از منظر لاهیجی، ارزش این برهان در آن است که از مقدماتی اندک و به ظاهر بدیهی به نتیجه‌ای عظیم می‌رسد. اما در عین حال، او اذعان دارد که برهان بدون آن مقدمه بدیهی – یعنی اینکه «موجود بما هو ممکن نیازمند مبدأ است» – تمامیت نخواهد یافت. به این ترتیب، لاهیجی هم از قوت برهان دفاع می‌کند و هم بر نواقص منطقی آن انگشت می‌گذارد. در واقع، او تلاش می‌کند نشان دهد که خفری هرچند راهی نو در تقریر برهان صدیقین پیموده، اما همچنان نیازمند مبانی‌ای است که باید به روشنی بیان شوند.

طبق آنچه بیان شد می‌توان گفت که در تقریر لاهیجی نیز نوعی دوگانگی میان حیث «وجود بما هو وجود» و «وجود بما هو ممکن» باقی می‌ماند. زیرا اگر مجموع موجودات بما هو موجود لحاظ شود، دیگر اطلاق «ممکن» بر آن نادرست است، و اگر بما هو ممکن لحاظ شود، دیگر عنوان «موجود مطلق» بر آن صادق نیست. این خلط حیثی در تقریر هر دو فیلسوف به تمامی برطرف نمی‌شود. افزون بر این، لاهیجی اصل «احتیاج ممکن به علت» را بدیهی می‌انگارد، در حالی که در حکمت متعالیه این اصل از نتایج تشکیک وجود است و نه مقدمه‌ای مستقل؛ بنابراین، برهان او در چارچوب فلسفه‌ی مشائی تمام است، اما در چارچوب حکمت متعالیه نیازمند بازخوانی است.

۳/۱. مقایسه با نقد ملاصدرا

ملاصدرا نیز در أسفار، به این برهان اشاره کرده و آن را از منظر خاص خود نقد کرده است. او معتقد است که برهان خفری صرفاً ابطال دور می‌کند و نه ابطال تسلسل، در حالی که برای اثبات واجب‌الوجود باید تحلیل کاملی از نظام علی در ممکنات به دست

داد. به نظر ملاصدرا، این برهان تنها نشان می‌دهد که «وجود بما هو وجود علت خود نیست»، نه اینکه واجب‌الوجود بالفعل موجود است. همچنین او بر آن است که خفری وجود را به نحو کلی و یک‌دست لحاظ کرده و به تشکیک مراتب وجود توجه نکرده است؛ از این رو، برهان او در سطح مفهومی و کلی متوقف می‌ماند و به مرتبه‌ی وجودی و عینی واجب نمی‌رسد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۲، ص ۳۱۲). لاهیجی نیز در این زمینه با ملاصدرا هم‌نظر است، هرچند در نحوه دفاع از خفری راهی مستقل می‌پیماید.

آنچه از تحلیل نظرات بر می‌آید آن است که خفری با تکیه بر امتناع دور، لاهیجی با افزودن قاعده‌ی احتیاج ممکن به علت، و ملاصدرا با تکیه بر اصالت و تشکیک وجود، هر یک راهی متفاوت برای اثبات واجب پیموده‌اند. خفری برهان را در سطحی صوری و منطقی سامان داده است، لاهیجی آن را از نظر مفهومی استوارتر ساخته، و ملاصدرا با تحلیل وجودی، معنای واجب را از «موجودی در میان موجودات» به «عین حقیقت وجود» ارتقا داده است. بدین ترتیب، برهان صدراپی در واقع مرحله‌ی نهایی و وجودی همان مسیری است که خفری آغاز کرده و لاهیجی در میانه‌ی آن ایستاده بود.

۴. برهان سوم محقق خفری و حواشی لاهیجی

برهان سوم محقق خفری بر محال بودن معدوم شدن «مجموع موجودات بما هو موجود» استوار است. خفری استدلال می‌کند که اگر فرض شود مجموع بالفعل موجودات به یکباره معدوم گردد، اجتماع نقیضین لازم می‌آید، زیرا از یک سو این مجموع بالفعل موجود است و از سوی دیگر فرض می‌شود که به عدم تبدیل شود، در حالی که عروض عدم بر موجود بالفعل، یعنی انقلاب وجود به عدم، امری محال است. بدین سان، چون فرض معدوم شدن کلیه موجودات به تناقض می‌انجامد، باید پذیرفت که در میان موجودات، موجودی هست که عروض عدم بر او محال است و آن همان واجب‌الوجود است. به بیان دیگر، اگر تمامی موجودات ممکن باشند، معدوم شدن هم‌زمان همه آن‌ها ممکن خواهد بود، اما چون فرض معدومیت کلیه موجودات محال است، ناگزیر در میان آن‌ها موجودی باید باشد که وجودش ضروری و غیرقابل زوال است. (خفری، ۱۴۱۵: ص ۸۷). حکیم لاهیجی در حواشی خود بر این برهان، نخست به تبیین دقیق مقصود خفری از تعبیر «مجموع بما هو موجود» می‌پردازد. او توضیح می‌دهد که مراد خفری از این تعبیر، طبیعت موجود بالفعل است؛ یعنی حقیقتی که در خارج تحقق یافته و عوارض و آثار مشخصی دارد. این طبیعت بالفعل نمی‌تواند یکباره به عدم محض مبدل شود، زیرا چنین فرضی مستلزم انقلاب در ذات وجود است و انقلاب ذاتی محال است. در مقابل، اگر «مجموع بما هو ممکن» در نظر گرفته شود، یعنی مجموعه‌ای از موجودات ممکن که برای هر یک امکان عروض عدم وجود دارد، معدوم شدن آن‌ها فی‌نفسه محال نیست. لاهیجی با این تمایز نشان می‌دهد که برهان خفری ناظر به محال بودن معدوم شدن «مجموع بالفعل» است، نه صرفاً مجموعه ممکنات، و همین نکته کلید فهم درست برهان است. (نسخه خطی شماره ۷۱۸-۴، صفحه ۷). لاهیجی سپس بر تفاوت میان تقدم زمانی و تقدم ذاتی تأکید می‌کند. در مرتبه ممکنات، تقدم زمانی میان اجزاء و اسباب مجاز است، اما در این برهان سخن از تقدم ذاتی است؛ یعنی تقدم علی و قیام شیء به خویش. چنین تقدمی، یعنی اینکه موجود بما هو موجود علت و قائم به ذات خود باشد، امری محال است. خفری در واقع بر همین تقدم ذاتی تکیه دارد و

لاهیجی با روشن ساختن این معنا، برهان را از خلط میان دو نوع تقدم مصون می‌سازد. (همان)، بنابراین ضرورت وجود واجب‌الوجود از این برهان نیز روشن می‌شود.

در ادامه، لاهیجی مقدمه‌ای بدیهی اما مغفول را برای تکمیل برهان ذکر می‌کند که خفری آن را تصریح نکرده است. وی می‌گوید: «ممکن بما هو ممکن تا به مرتبه وجوب نرسد، ایجاد نمی‌شود.» (نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸، صفحه ۹). این مقدمه به این معناست که هیچ موجود ممکن فی نفسه قادر به ایجاد یا ابقای خود نیست، مگر آنکه به نحوی به وجود واجب متکی باشد. با افزودن این مقدمه، صورت کامل‌تر برهان چنین می‌شود: اگر مجموع موجودات صرفاً ممکن باشند، لازمه آن این است که امکان معدوم شدنشان پذیرفته باشد، اما از آنجا که معدوم شدن کلیه موجودات بالفعل محال است، پس باید موجودی وجود داشته باشد که ذاتاً از عدم مصون و وجودش ضروری باشد؛ و آن واجب‌الوجود است.

لاهیجی در حواشی خود همچنین به توضیح دقیق اصطلاح «موجود بما هو موجود» می‌پردازد و تأکید می‌کند که مقصود، طبیعت تحقق‌یافته و بالفعل وجود است، نه وجود در مفهوم ذهنی یا بالقوه. این موجود بالفعل به هیچ وجه نمی‌تواند به یکباره لاشیء شود، زیرا چنین امری مستلزم اجتماع وجود و عدم در موضوع واحد است. اما در مورد طبیعت ممکن، چنین محالیتی وجود ندارد، چرا که ممکن از آن حیث که ممکن است، پذیرای عروض عدم است. از این رو، محال بودن معدوم شدن مجموع بالفعل، دلالت بر وجود واجب‌الوجود دارد که خارج از دایره‌ی امکان و فناست (همان). بنابراین، برهان سوم به صراحت واجب‌الوجود را به عنوان موجد خارج از مجموع ممکنات اثبات می‌کند.

بر اساس این تحلیل، لاهیجی نشان می‌دهد که برهان سوم خفری با افزودن مقدمه‌های بدیهی و تفکیک دقیق میان مراتب وجود و امکان، از استحکام منطقی و فلسفی بیشتری برخوردار می‌شود. وی تصریح می‌کند که اگر طبیعت موجود بما هو موجود به جای قیام به ذات یا به واجب‌الوجود، به طبیعت ممکن از آن حیث که ممکن است قائم باشد، لازم می‌آید که عروض عدم بر آن جایز گردد و این به معنای امکان لاشیء شدن حقیقت وجود است که محال است. بنابراین، موجود بما هو موجود نمی‌تواند به ممکن بما هو ممکن قائم باشد، بلکه باید به موجودی واجب و مستقل از امکان و عدم متکی باشد.

در پایان، خفری نتیجه می‌گیرد که چند امر ضروری است: نخست آنکه موجد مجموع ممکنات باید خارج از مجموع ممکنات باشد، و چنین موجدی تنها واجب‌الوجود بالذات است. دوم، هیچ‌یک از ممکنات نمی‌تواند علت فاعلی ممکن دیگر باشد، زیرا در این صورت علت شیء برای نفس خویش لازم می‌آید. سوم، محال است ممکن از ممکنات منشأ وجوب یا امتناع عروض عدم بر مجموع ممکنات گردد. و چهارم، اگر واجب‌الوجود تحقق نداشته باشد، هیچ ممکنی نیز تحقق نخواهد یافت، زیرا هیچ ممکن‌الوجودی در ذات خود استقلال در وجود و ایجاد ندارد. وقتی وجود و ایجاد نباشد، موجود ممکنی نیز نخواهد بود.

در جمع‌بندی می‌توان گفت برهان سوم خفری، با حواشی و توضیحات لاهیجی، بر پایه‌ی سه اصل استوار می‌شود: محال بودن معدوم شدن موجود بالفعل، تمایز میان حیث وجودی و حیث امکانی، و ضرورت اتکای هر ممکن به واجب. لاهیجی با دقت

فلسفی خود این برهان را از خلط‌های مفهومی و تقدم‌های زمانی رها کرده و آن را به استدلالی منسجم و استوار بدل می‌سازد که در آن، واجب‌الوجود به عنوان حقیقتی بیرون از مجموع ممکنات و علت هستی‌بخش کل نظام وجودی اثبات می‌شود.

۵. برهان چهارم محقق خفری و حواشی لاهیجی

برهان چهارم بر اساس «امکان وقوعی مجرد» استوار است و اثبات می‌کند که حتی بدون توجه به فعلیت موجودات، صرف امکان وقوعی وجود یک شیء، در صورت فقدان واجب‌الوجود، به دور محال می‌انجامد. لاهیجی توضیح می‌دهد که مجموع ممکنات، بدون وجود موجد خارج از خود، امکان تحقق پیدا نمی‌کنند، زیرا امکان وقوعی هر موجود متوقف بر امکان وقوعی ایجاد ما است و زنجیره این وابستگی در غیاب واجب‌الوجود به امتناع بدل می‌شود. این برهان مکمل برهان‌های قبلی است و اثبات واجب‌الوجود را از زاویه‌ای متفاوت و مستقل ارائه می‌کند.

محقق خفری در این برهان نشان می‌دهد که حتی بدون توجه به فعلیت موجودات، صرف امکان وقوعی وجود یک شیء، در صورت فقدان واجب‌الوجود، به تناقض و دور محال می‌انجامد. تقریر او چنین است: اگر موجودات ممکن به صورت مجرد امکان وقوعی وجود داشته باشند، لازمه تحقق وجودشان، وجود موجدی است که بتواند این امکان را بالفعل کند؛ و اگر چنین موجدی موجود نباشد، امکان وقوعی نیز به امتناع بدل می‌شود. این همان دور محال است که خفری در برهان‌های قبلی نیز به آن استناد کرده است (همان: ص ۹۵).

حکیم لاهیجی در حواشی خود بر این برهان، نخست روشن می‌سازد که مقصود خفری از «مجموع ممکنات»، نه صرفاً مجموعه‌ای از اجزاء منفرد، بلکه مجموعه‌ای است که از حیث مجموع بودن، همچون یک واحد اعتباری لحاظ می‌شود. چنین مجموعه‌ای، به عنوان ممکن واحد، نیازمند موجدی خارج از خود است. او توضیح می‌دهد که اگر فرض شود موجودات ممکن بدون وجود واجب‌الوجود تحقق یابند، امکان وقوعی آن‌ها متوقف بر امکان وقوعی ایجاد ما خواهد بود، و چون این ایجاد نیز به امکان وقوعی وجود وابسته است، دوری لاینحل پدید می‌آید. در نتیجه، وجود واجب‌الوجود لازمه عقلی و منطقی امکان وقوعی موجودات است (نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸، ص ۹-۱۰).

لاهیجی سپس پنج نکته اساسی را برای توضیح دقیق‌تر برهان بیان می‌کند:

۱. مقصود خفری از «جمع ممکنات» مجموع آن‌ها از حیث کلیت و وحدت است، نه افراد منفرد. از این رو، برهان بر اساس نیاز مجموع ممکنات به علت خارجی تنظیم می‌شود، نه نیاز تک‌تک ممکنات.

۲. علت فاعلی مورد نظر خفری در اینجا، همان تحقق برخی از اجزاء ممکنات است، زیرا نسبت دادن علت به کل مجموع بدون لحاظ اجزاء منجر به محذور علیت شیء برای نفس خویش خواهد شد.

۳. هیچ موجود ممکن نمی‌تواند منشأ وجوب برای موجود دیگر یا برای مجموع ممکنات گردد، زیرا ممکن، فاقد حیث وجوبی است و نمی‌تواند چیزی را واجب سازد.

۴. برهان چهارم، همانند برهان‌های پیشین، نشان می‌دهد که اگر موجودی که وجودش بذاته و مستقل است وجود نداشته باشد، هیچ موجودی تحقق نخواهد یافت؛ چراکه همه ممکنات، از آن حیث که ممکن‌اند، در حکم ممکن واحدند و در غیاب واجب‌الوجود، تحقق آن‌ها محال می‌گردد.

۵. در نهایت، لاهیجی تأکید می‌کند که این برهان حتی بدون توجه به فعلیت موجودات نیز قابل اقامه است؛ یعنی صرف امکان وقوعی موجودات، در صورت نبود واجب‌الوجود، به امتناع منتهی می‌شود و این خود دلیل روشنی بر ضرورت وجود واجب است. (رک: همان).

لاهیجی برای تکمیل و تقویت این برهان، سه تقریر مستقل از آن ارائه می‌کند. در تقریر نخست، می‌گوید: بدیهی است که وجود ممکن ما در خارج دارای امکان وقوعی است. اما اگر واجب‌الوجود وجود نداشته باشد، این امکان وقوعی به امتناع بدل می‌شود، زیرا امکان وقوعی وجود ما در غیاب واجب‌الوجود متوقف است بر امکان وقوعی ایجاد ما، و این ایجاد نیز به امکان وقوعی وجود ما وابسته است. این وابستگی دوری، همان دور محال است و بنابراین وجود واجب‌الوجود ضرورت دارد.

در تقریر دوم، لاهیجی از حیث تحلیلی میان دو نوع طبیعت تمایز می‌نهد: وقوع طبیعت «موجود بما هو موجود» لازم است بی‌مبدأ باشد، زیرا در غیر این صورت تقدم شیء بر خویش لازم می‌آید؛ اما وقوع طبیعت «ممکن بما هو ممکن» مستلزم داشتن مبدأ است. در نتیجه، اگر فرض شود که تمام موجودات ممکن‌اند، آنگاه امکان وقوعی آن‌ها موجب اجتماع نقیضین خواهد بود، چرا که هم باید وجودشان ممکن باشد (یعنی نیازمند مبدأ)، و هم بی‌مبدأ فرض شده‌اند (چون غیر از آن‌ها موجودی نیست).

در تقریر سوم، او استدلال را از منظر علیت تبیین می‌کند و می‌نویسد: مجموع افراد ممکن‌الوقوع باید دارای علتی باشند که این علت نه خود مجموع است و نه جزئی از آن، بلکه چیزی بیرون از مجموع ممکنات است. اگر واجب‌الوجودی نباشد، لازمه‌اش آن است که مجموع ممکنات امکان وقوعی نداشته باشند، زیرا بدون علت، نه وجود فعلی و نه امکان وقوعی تحقق نمی‌یابد (رک: همان).

تحلیل لاهیجی از برهان چهارم نشان می‌دهد که این استدلال، مکمل براهین پیشین خفّری است و نظامی منسجم از اثبات واجب‌الوجود را شکل می‌دهد. محور مشترک تمام این براهین، امتناع دور و ضرورت وجود موجدی است که ذاتاً مستقل از امکان و نیاز باشد. لاهیجی با افزودن مقدمات بدیهی، تفکیک میان موجود بالفعل و ممکن، تمایز میان تقدم زمانی و ذاتی، و توضیح وحدت نوعی در مقابل وحدت عددی، ساختار استدلال خفّری را به اوج انسجام و دقت منطقی می‌رساند. حاصل کار آن است که واجب‌الوجود نه تنها شرط تحقق موجودات بالفعل است، بلکه شرط امکان وقوعی موجودات نیز هست؛ و در غیاب او، نه وجودی ممکن می‌گردد و نه حتی امکان وقوعی برای وجود باقی می‌ماند.

۶. نتیجه گیری

این پژوهش به تحلیل انتقادی دفاعیات فیاض لاهیجی از براهین اثبات واجب الوجود محقق خفّری در رویارویی با نقدهای صدرالمآلهین پرداخت. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که سهم لاهیجی فراتر از صرف شرح حواشی بوده و وی با ظرافت‌های مفهومی، مانند تمایز میان تقدم ذاتی و زمانی، و تصریح بر قاعده «ممکن بما هو ممکن نیازمند مبدأ است»، توانست بنیان استدلال خفّری را تقویت و انسجام بیشتری به آن بخشد؛ این امر خود نشان‌دهنده توانایی سنت فلسفی متأخر در پالایش میراث پیشینیان است. با این حال، نوآوری کلیدی این تحقیق در ارزیابی میزان کفایت این دفاعیات در برابر نقدهای ملاصدراست. تحلیل ما نشان داد که اگرچه لاهیجی توانست بسیاری از ابهامات را رفع کند، اما در مورد برهان *إثنی*، دفاعیات ایشان در زمینه‌هایی که به تمایز دقیق میان وجود به مثابه موجود و وجود به مثابه صفت مربوط می‌شود، نسبت به پاسخ‌های کامل‌تر در مکتب صدرا، با کاستی‌هایی همراه است که نیازمند بازسازی استدلال است. در نتیجه، مشارکت لاهیجی یک تلاش روشمند برای بازسازی بوده که نتایج آن اهمیت حیاتی تمایزات مفهومی در صحت‌سنجی براهین وجودی را برجسته می‌سازد و این ارزیابی نقادانه، وجه تمایز این پژوهش با تحقیقات پیشین محسوب می‌شود.

۱. تهرانی، آقابزرگ. (۱۴۰۳ق). الذریعة إلى تصانیف الشيعة (ج. ۱۳). بیروت: دارالاضواء.
۲. خفري، محمد بن احمد. (۱۴۱۵ق). حاشية الخفري على الهيات الشفاء (تحقيق م. خوانساری). قم: مرکز نشر اسلامی.
۳. خفري، محمد بن احمد. (۱۳۸۲). تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملا علی قوشچی (تصحیح: فیروزه ساعتچیان). تهران: نشر میراث مکتوب.
۴. عشاقی، حسین؛ فروغی، روح الله. (۱۳۹۷). براهین سه گانه محقق خفري بر اثبات وجود خداوند و ارزیابی اشکالات صر المتألهين بر آن. فلسفه دین. دوره ۱۵. شماره ۲. ۵۴۹-۵۶۳. [10.22059/JPH.T.2018.227835.1005471](https://doi.org/10.22059/JPH.T.2018.227835.1005471).
۵. لاهیجی، عبدالرزاق. (بدون تاریخ). حاشیه بر تعلیقات محقق خفري بر شرح تجرید قوشچی [نسخه خطی شماره ۴-۷۱۸]. کتابخانه الهیات دانشگاه تهران.
۶. لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۴۲۵). شوارق الالهام. قم: مؤسسة الامام الصادق علیه السلام.
۷. لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۳۸۳). گوهر مراد. تهران: نشر سایه.
۸. مدرس تبریزی، س. ع. (۱۳۶۹). ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنی و الألقاب (ج. ۳). تهران: انتشارات اساطیر.
۹. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۰. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیة. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

References

1. Tehrani, Aghabozorg. (1403 AH). *Al-Dhari'ah ila Tasānif al-Shī'ah* (Vol. 13). Beirut: Dar al-Adwa'.
2. Khafri, Muhammad ibn Ahmad. (1415 AH). *Hashiyah al-Khafri 'ala al-Ilahiyyat al-Shifa* (edited by M. Khansari). Qom: Markaz Nashr Islami.
3. Khafri, Muhammad ibn Ahmad. (2003/1382 SH). *Ta'liqah bar al-Ilahiyyat Sharh Tajrid Mulla Ali Qushchi* (edited by Firoozeh Saatchian). Tehran: Nashr-e Miras-e Maktub.
4. Oshaqi, Hossein; Foroughi, Ruhollah. (2018/1397 SH). "The Three Proofs of al-Muhaqqiq Khafri for the Existence of God and an Evaluation of Mulla Sadra's

Critiques.” *Falsafeh-ye Din*, 15(2), 549–563.

<https://doi.org/10.22059/JPHT.2018.227835.1005471>

5. Lahiji, Abd al-Razzaq. (n.d.). *Hashiyah bar Ta'liqāt al-Muhaqqiq Khafri bar Sharh Tajrid Qushchi* [Manuscript No. 4-718]. Tehran: University of Tehran, Faculty of Theology Library.
6. Lahiji, Abd al-Razzaq. (1425 AH). *Shawariq al-Ilham*. Qom: Mo'asseseh al-Imam al-Sadiq (AS).
7. Lahiji, Abd al-Razzaq. (2004/1383 SH). *Gohar-e Morād*. Tehran: Nashr-e Sāyeh.
8. Modarres Tabrizi, S. A. (1990/1369 SH). *Rayhānat al-Adab fi Tarājim al-Ma'rufin bi-al-Kuny wa al-Alqāb* (Vol. 3). Tehran: Entesharat-e Asatir.
9. Mulla Sadra, Muhammad ibn Ibrahim. (1981). *al-Hikmah al-Muta'aliyyah fi al-Asfār al-'Aqliyyah al-Arba'ah*. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
10. Mulla Sadra, Muhammad ibn Ibrahim. (1981/1360 SH). *al-Shawāhid al-Rububiyyah*. Tehran: Markaz Nashr Daneshgahi.